

مبحث پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات

سؤالات:

۱- آیا ایمان و تعهدات ایمانی، تحت تأثیر منافع و شرایط ضعیف و کم‌رنگ می‌شوند؟

۲- موانع پایداری در ایمان چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ
وَاطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ
مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ
الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
(۵۱) وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲)

...

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

سوره مبارکه نور

پایداری در تعهدات ایمانی

در زمینه بحث درباره ایمان، مسأله‌ای است مهم که تعهدات یک فرد مؤمن، گاه گاهی و دل
بخواهی نیست. این جور نیست آن کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و
سود و بهره شخصی تجاوز کارانه خودش ایجاب کرد، مؤمن باشد؛ هر جا به نام ایمان و به تظاهر به
عمل، توانست بر خَرِ مراد سوار شود، اسم از ایمان و عمل بیاورد، اما در آن مواردی که ایمان و عمل
برای او سود شخصی، سود متجاوزانه و متعدیانه تولید نمی‌کند، از نام اسلام و نام ایمان و از عمل به
تعهدات ایمانی روگردان باشد. اینجا ما این صفت را که در قرآن به صورت‌های گوناگونی مورد

تعرض قرار گرفته است به نفع طلبان نسبت دادیم، گفتیم نفع طلبان این جورند. همه مردم دنیا نفع طلبند، چه کسی است که طالب زیان خود باشد؟ منظور ما از نفع طلبان، آن کسانی هستند که برای نفع شخص خود، حاضرند منافع دنیایی را فدا کنند؛ نفع طلبان متجاوز.

سیره آن‌ها این است که ایمان و عمل را تا آنجایی خواهند و دوست می‌دارند که به سود شخص آن‌هاست و با نام ایمان و تظاهر به عمل می‌توانند بهره‌ای، کامی ببرند. این گونه افراد از نظر اسلام مؤمن نیستند، آیه قرآن صریحاً اعلام می‌کند که این‌ها ایمان ندارند؛ بنابراین ما در بحث در زمینه ایمان که یکی از اولی‌ترین مباحثی است که در سلسله شناخت فکری اسلام باید مطرح می‌شد و شد به این نتیجه هم رسیدیم که اگر ایمان همراه با تعهد است، اگر ایمان بدون تعهد، بدون احساس مسئولیت، بدون انجام دادن تعهدها و به تعبیر قرآن، بدون عمل صالح، ایمان نیست و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌گردد؛ علاوه بر این، این حقیقت دیگر هم باید مورد نظر باشد که تعهد، همیشگی و همگانی است.

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره ببرد، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه جا باید احساس تعهد کند. آن کسی که معتقد است ایمان به خدا و ایمان به رسالت تعهدی می‌آورد، آن تعهد این است که همگان، باید بنده خدا بشوند و من تا آنجا که می‌توانم همه را باید بنده خدا بسازم. ایمان به پیغمبر و شهادت به این که من مقرر به رسالت پیامبرم، این تعهد را می‌آورد که دنبال پیامبر و در راه او حرکت بکنم. اگر من به این معنا مقرر و معترفم، اگر این تعهد را قبول دارم، دیگر معنا ندارد که آن وقتی که مواجه می‌شوم با یک پدیده کوچک که برخلاف مشی پیامبری است، برخلاف راه پیامبر خداست، در مقابل آن رگ‌های گردنم را آن چنان پرکنم، مشت‌هایم را آن چنان گره کنم، واقعاً نمایش یک مسلمان، اما وقتی با یک پدیده بزرگ‌تر، ولی پر دردسرت‌تر که باز در خلف مسیر و جهت نبوت و رسالت است، روبه‌رو شدم، مسئولیت‌م را فراموش کنم. ...

موسمی نیست تعهد، گاه‌گاهی نیست تعهد. نسبت به زمانی، نه زمان دیگر نیست؛ نسبت به شخصی و به شخص دیگر نیست؛ تعهد همگانی و همه‌جایی و همیشگی است. قرآن کریم از یهود نام می‌آورد، آن کسانی که یکجا می‌گفتند باید برادران ما - منظورشان یهودی‌هاست -

همچون عزیزانی محفوظ بمانند؛ اما آنجایی که پای منافع شخصی‌شان به کار می‌آید، همین برادران را در جنگ‌ها می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند و می‌فروختند و پولش را می‌خوردند. قرآن در مقام توبیخ بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «أَفْتَوْمِنُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» به بعضی از دین ایمان دارید، به آنجا‌های بی‌دردسرهاحتش مؤمنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟ بی‌عقیده

اید؟ مگر می‌شود این جور چیزی؟ مگر می‌توان تفکیک قائل شد میان دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سرچشمه گرفته است.

امام عظیم‌الشان ما، امام باقر صلوات الله و سلامه علیه در آن حدیث معروفی که اولین حدیث باب امر به معروف و نهی از منکر است در کتاب شریف وافی البته این حدیث در کافی هست، در کتب معتبره شیعه هست، اما وافی که جامع کتاب‌های چهارگانه اصلی ماست، از مرحوم فیض کاشانی وقتی که کتاب امر به معروف و نهی از منکر را باز می‌کنید، به نظرم چنین می‌آید، حدیث اولش این است.

چند سال پیش دیده‌ام، تازه مراجعه نکردم؛ اشاره می‌کند به همین جور مردمی، این‌ها کسانی هستند که به نماز و روزه که بی‌دردسر و کم‌مایه هست رو می‌آورند، به امر به معروف و نهی از منکر که پردردسر و به ظاهر پرضرر است اقبالی ندارند، اعتنایی نمی‌کنند.

اینجا امام علیه‌السلام دیگر نمی‌گوید این‌ها مؤمن‌اند یا مؤمن نیستند، نمی‌گوید فاسقند یا منافقند، اما آیه قرآن اینجا صریح می‌گوید، آن کسانی که آنجا که پای منافعشان در میان است، دین را نمی‌خواهند، این‌ها مؤمن نیستند.

... معاویه بن ابی سفیان آنجایی که لازم می‌شود، حتی قرآن را به صورت ورقی بر روی نیزه‌ها می‌کند که همه شنیدید و داستانش را می‌دانید. آنجایی که صرفه ایجاب می‌کند، دم از قرآن و نماز و دیانت هم می‌زند. آنجایی که باید دل یک نفر دوست علی را به سوی خود جلب کند، دم از فضائل امیرالمؤمنین هم می‌زند، وقتی که از فضائل علی می‌گویند، اشک تمساح هم می‌ریزد. چقدر شنیدید شما که معاویه نشسته بود عبدالله بن عباس هم نشسته بود، دیگران هم نشسته بودند، بعد گفت که مثل ای فلان بن فلان از فضیلت علی چه بلدی؟ گفت درامانم؟ گفت بله، درامانی بعد بنا کرد گفتن، او هم بنا کرده‌های گریه کردن. آنجا که لازم است دم از محبت علی هم می‌زند، آنجا که لازم است خود را بنده خاص خدا هم معرفی می‌کند، آنجا که مجبور است به خاطر حکومت کردن بر مثنی مسلمان، عواطف آن‌ها را حفظ بکند، احساسات آن‌ها را جریحه‌دار نکند، دم از محبوب مردم، یعنی قرآن و اسلام می‌زند.

... آن جا که حساب عدل می‌آید، مراعات عدالت اجتماعی، مراعات طبقات مظلوم و محروم، برابر قراردادن نزدیکان و دوران، این‌ها برای دین است، از اسلام است این‌ها بالا آوردن سطح فکر و اندیشه مردم که هدف رسالت‌ها و نبوت‌ها و بعثت‌هاست؛ وقتی پای این‌ها به میان می‌آید، معاویه از دین اطلاعی ندارد، درمقابل دین تعهدی احساس نمی‌کند. من معاویه را مثال می‌زنم تا امکانی

باشد که من و شما خودمان را مطرح کنیم در این میدان، با این محک بیازماییم. بگذار کسی را مثال بزنم که از نظر همه روشن و مسلم است بد بودن او.

می‌خواهم بگویم اگر قرار است ما یک مقدار از دین را متعهدانه بپذیریم، یک مقدار دیگرش را نپذیریم و خودمان را مؤمن بدانیم، اگر یک چنین بنایی ست، بگذارید اول معاویه را مؤمن بدانیم؛ چون معاویه هم همین جور بود. نسبت به یک مقداری از دین به شدت اظهار پایبندی می‌کرد. مگر نگفتم مکرر در بحث‌ها که معاویه نماز می‌خواند، به جماعت می‌خواند، اول وقت هم می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد؛ که فضیلت نماز جماعت برای امام جماعت بیشتر است تا برای مأمومین. آن مقدار اجری که پیش خدا امام جماعت دارد، بیشتر است از آن مقدار اجری که مأمومین دارند، به حسب روایاتی که در این باب هست. ایشان امام جماعت می‌شدند.

خب، اینجا دین بسیار خوبی است، دینی ست لذت بخش، دینی ست خوب، دینی ست بی ضرر، دینی ست محبت جلب کن، عاطفه جذب کن، مردم را متوجه کن، این‌ها که خوب است؛ اما این دینی که می‌گوید پیغمبرش برای تعلیم و تربیت مردم مبعوث شده، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» پیغمبر را خدا برای بشریت فرستاد تا به آن‌ها بیاموزد تا بشریت را ترقی بدهد تا بینش و خرد را در انسان‌ها قوی و نیرومند کند. هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند. ...

... امیرالمؤمنین ما، رهبر بزرگ اسلامی، می‌گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون مردمان و انسان‌ها برشورند و برانگیزند، «وَ يَشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ پس هر چیزی که این دینه‌ها را دفن ترکند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها خاک یا زیر خروارها عصیت یا پندار باطل یا اختناق یا خفقان یا هر چیز دیگر، مخفی و پنهان بکند، هر عاملی که این جور باشد، درست نقطه مقابل فلسفه بعثت انبیاست؛ فرقی نمی‌کند هر چه می‌خواهد باشد و در هر زمانی می‌خواهد باشد. ...

معاویه این جوری بود. ... به ابن عباس می‌گوید: ابن عباس، قرآن نخوان. گفت چطور قرآن نخوانم؟ گفت: خب بخوان، تفسیر نکن. گفت چطور می‌شود قرآن بخوانم، تفسیر نکنم معاویه؟ این حرف‌ها چیست می‌زنی؟ دید مثل این که بد حرفی زده - آن روزها این حرف‌ها بد می‌نمود به نظر مردم که قرآن بخوانند، تفسیر نکنند -

گفت خیلی خب تفسیر بکن، اما تفسیری که از طریق خانواده خودت، از طریق امیرالمؤمنین رسیده، آن تفسیر رابه مردم نگو. نمی خواهد مردم بفهمند قرآن را و نمی خواهد اساساً مردم بفهمند هیچ چیز را. هر چه مردم کم تر می فهمیدند به نفع معاویه بود.

لذا وقتی که به کارنامه معاویه مراجعه می کنیم، غیر از ظلم ها، غیر از آدم کشی ها، دقت کنید! غیر از زنده به گور کردن ها، غیر از در زندان پوساندن ها، غیر از نابود کردن حُجر بن عدی ها و رُشید هجری ها، غیر از این جنایت های چارواداری^۶ به امثال میثم تمارها که همه کس می فهمد، هر عوامی هم درک می کند؛ یک جنایت معاویه دارد که جز چشم های دقیق، آن جنایت را نمی فهمند. آن جنایت این است که معاویه باید ... این جامعه اسلامی را بیست سال می برد جلو، بیست سال جلو نبرد، به همان حالت که بود نگه نداشت، دویست سال هم عقب برد. از چه لحاظی عقب برد؟ پولشان کم شد؟ نه؛ ای کاش پولشان کم می شد. قلمروشان کم شد؟ کشورشان تجزیه شد؟ عده ای شان بی خودی مردند؟ ای کاش این کارها می شد؛ از لحاظ فکر، از لحاظ بینش، از لحاظ اخلاق، مردم را عقب برد. این جنایتی بود که به هیچ صورت بخشودنی نبود و نیست. این گناهی بود که علاجش با ده سال، بیست سال حکومت درست دیگری انجام پذیر نبود. ... وضع را جوری درست کرده که جز فساد نمی روید، جز فساد پذیرفته نمی شود. مردم نادان، بی هوش، بدون تأمل و دقت در مسائل؛ چشم ها باز، ببینند بلند گوه های معاویه چه می گویند، همان راباور کنند. ...

... پس ایمانی که در طرز فکر اسلامی معتبر است، ایمان این جور آدم ها که نظیرشان در روزگار ما الی ماشاء الله زیاد است نمی باشد، بلکه ایمان استوار آن مردانی است که همه جا، با همه کس، در همه زمان، به هر صورت محفوظ است، با تعهدش، با عملش، «**إِنَّ الدِّينَ أَمَانٌ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ**» تا آخر. وعده هایی هم که برای ایمان و مؤمنین داده شده برای آن ایمان است، نه برای این ایمان. اگر گفتند مؤمنین پیروزند، آن چنان مؤمنینی را گفته اند و پیروزند قطعاً! اگر گفتند دست خدا همراه مؤمنان است؛ یعنی همراه آن چنان مؤمنانی است. اگر گفته اند طبیعت با مؤمن همکاری و همراهی می کند، به آن جور مؤمنی گفته اند، نه با مثل من و شما، پس ما کم ترین فایده ای که از این بحث می بریم، این است که اگر دیدیم ایمان ما دارای آثار و خواص و بشارت های ایمانی نیست، بشارت هایی که قرآن و خدا برای مؤمنین دادند، تعجب نمی کنیم؛ چون می فهمیم که آن ایمانی که آن همه نویدها برایش داده شده، این ها نیست.

... حالا این آیات را ترجمه کنم، گوش کنید «لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ» همانا فرو فرستادیم آیه‌های روشنگر را. این آیه‌های قرآن، این ها روشنگراست. آن کسانی که به خودشان اجازه نمی‌دهند قرآن را بفهمند، بیچاره‌ها از این روشنگری محرومند «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» خدا رهنمون می‌شود هر که را بخواهد به سوی راه راست. هر که را خدا بخواهد.

خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدا می‌خواهد، یک نفر را نمی‌خواهد؟ با بعضی‌ها یک نظر خاصی دارد، آن‌ها را می‌کشاند می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ اینجور نیست قضیه. اراده خدا و مشیت خدا - در موارد معمولی البته - جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. شما اگر چنان چه خواستید، تصمیم گرفتید، پای یک سخن هدایت‌گر و روشنگر نشستید و هدایت شدید، خدا خواسته بود که هدایت بشوید. همین شما اگر تنبلی کردید، اگر سستی کردید، اگر راه فهمیدن راروی خودتان بستید، خدا اراده کرده بود که شما نفهمید. اراده کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش آمده یا نیامده؛ اگر وسایل و علل عادی پیش آمده برای انجام گرفتن این معلول، با اراده شما، باخواست شما، این جا خدا خواسته، اگر چنان چه شما نخواستید، پیدا است که خدا نخواسته؛ نه این که نخواستن خدا موجب بشود شما اراده نکنید، نه، شما در اراده کردن آزادید. خدا نخواسته یعنی علت لازم مترتب نشده، این معنی خدا نخواسته.

خب، چرا نمی‌گوییم علت لازم مترتب نشده، می‌گوییم خدا نخواسته؟ برای خاطر اینکه به وجود آورنده علت‌ها و خاصیت بخش علت‌ها خدا بود این «مَنْ يَشَاءُ» ها در همه جای قرآن از این قبیل است و مفصل توضیح دادم در موارد دیگری به مناسبت‌های دیگری، حال هم یک اشاره‌ای کردم.

جلوه عملی ایمان غیر متعهدانه

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ» می‌گویند ایمان آورده‌ایم به خدا و به پیامبر، «وَأَطَعْنَا» و فرمان برده‌ایم. این ادعاها را می‌کنند که ادعا کردند آسان است، اما «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» پس از این ادعا، گروهی از آنان رو برمی‌گردانند، وقتی که رو برگردانند، صحبت از کفار نیست، صحبت از مرتدین نیست که یکهو قهرمی‌کنند، از عالم اسلام خارج می‌شوند، می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌های اسلامی بعددرباره این‌ها می‌فرماید: «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» نیستند اینان مؤمنان، مؤمن نیستند. حال روشن تر از این، «وَإِذَا دَعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ» چون فراخوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا پیامبر حکم کند و قضاوت کند میان آنان، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» ناگهان می‌بینی که گروهی از آنان روی گردانند. حاضر نیستند بروند از

پیغمبر حکم را بشنوند. آیه به حسب ظاهر درباره قضاوت است، تعبیر حکومت در قرآن، غالباً، نمی‌گوییم همیشه، به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما داوری و قضاوت به آن می‌گوییم، اما مضمون مفاد آیه عام است، چنین نیست که این درباره کسانی است که تن به قضاوت پیغمبر فقط نمی‌دهند، نه، آن کسانی که تن به فرمان پیغمبر در غیر موارد قضاوت هم نمی‌دهند، مشمول آیه‌اند و این روشن است «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»، گروهی از آنان روی گردانند، معرضند «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» اگر حق به جانب آن‌ها باشد، بیایند به سوی پیامبر اطاعت کنندگان، با اذعان. آن جایی که بناست حکم به نفع آن‌ها باشد، در مقابل دین تسلیمند؛ آن جایی که احتمالاً حکم به زیان آن‌هاست، دین را قبول ندارند. این جا قرآن این‌ها را به استیضاح می‌کشد در حقیقت.

موانع پایداری در ایمان

چرا آن جایی که به سود شخصیتان نیست، دین را قبول نمی‌کنید؟ یکی از سه چیز است، «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آیا درد آنان بیماریست؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ این بیماری‌ها درد آن‌هاست که نمی‌پذیرند حکم را؟ یا بالاتر از این است؟ «أَمْ أَرْتَابُونَ» یا اصلاً در دین شک کردند این‌ها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردد نیستی، در ریب نیستی نسبت به دین، چرا آن جایی که به سودت نیست، آن جایی که برایت زحمت دارد، آن جا حاضری زیرش بزنی، اصل دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی؟ یا از این هم بالاتر است: «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» شاید می‌ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است. این قدر آدم نداند و معتقد نباشد که خدا و پیامبر در حکم‌ها به انسان ظلم نمی‌کنند! آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا ظلم کند به او یا پیامبر ظلم بکند، این آدم پیدا است که خدا و پیامبر را اصل نمی‌شناسد و قبول ندارد «بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» خودشان ظالمند. خدا که به کسی ظلم نمی‌کند، این‌ها هستند که ستم می‌کنند به خود و ستم می‌کنند به حقیقت. اگر مقام بالاتری دارند، ستم می‌کنند به خود و به حقیقت و به مردم؛ اگر تبه بالاتر است بر بشریت به طور مطلق، این‌ها ظالم و ستمگرند.

جلوه عملی ایمان راستین

«أَنَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ»، اما مؤمنین چه جورند؟ مؤمنین این جور نیستند. ببینید فرهنگ قرآنی این است. قرآن لغت معنی دارد، فرهنگ اختصاصی دارد. مؤمن در اصطلاح قرآن به این معناست که

دارد این جا بیان می کند: «أَمَّا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ» همانا بود سخن مؤمنان، «إِذَا دَعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» چون فراخوانده شدند به سوی خدا و پیامبرش، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» تا خدا و پیامبر میان آنان قضاوت بکنند، سخنشان این بود، «أَنْ يَقُولُوا» که گفتند، «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» شنیدیم و فرمان بردیم؛ که عرض کردم، شنیدیم یعنی فهمیدیم، نه به گوش شنیدیم؛ شنیدیم یعنی نیوشیدیم، اصطلاح سمع، «أَوَّلَى السَّمْعِ وَهُوَ شَهِيدٌ»، سمع و شنوایی در قرآن، در موارد بسیارش که دیشب اتفاقاً در حین مطالعه قرآن، بنده به مورد دیگری برخورد کردم و البته یادداشت نکردم، چون زیاد است به معنای فهمیدن است، نه به معنای شنیدن با گوش، با این جارحه و عضو خاص، بلکه به معنای فهمیدن است. این ها می گویند ما فهمیدیم؛ یعنی آگاهانه مؤمن شدیم. همان بحثی که در دوره قبل کردیم که ایمان باید آگاهانه باشد.

«سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» پس از آن که ایمان آوردیم آگاهانه، آن وقت اطاعت هم ورزیدیم. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این هاینده به مطلوب دست یافتگان. فلاح یعنی موفقیت، پیروزشدن و به هدف و مقصود دست یافتن، البته به معنای رستگاری یعنی رستن هم در بعضی از لغات آمده، اما غالباً فلاح که برای مؤمنین می آید، با همین معنایی که ما عرض کردیم که معنای معمولی لغت است، متناسب تر است. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آنانند آن کسانی که به هدف و مقصود دست یافتند «وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آن کسی که اطاعت کند خدا را و رسولش را، «وَيَخْشِ اللَّهَ» و از خدا بیم برد، «وَيَتَّقِهِ» و از او پروا کند، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» آن هاینده به منظور و مقصود دست یافتگان. «فوز» هم به همین معناست.

وعده های خداوند به مؤمنین متعهد

دو آیه بعدی به بحث ما چندان ارتباطی ندارد، می خواهم برسیم به آیه بعدش. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»، این هم وعده خداست، باز برای مؤمن و مؤمن متعهد. دقت کنید، وعده الهی در این آیه به صراحت می گوید: ما به مؤمنین وعده کردیم که حکومت روی زمین برای شماست، ایده و آیین و فکر و مکتب شما بر جهان خیمه خواهد زد، ترس و بیمناکی شما بدل به امن و امان خواهد شد، اگر در طول تاریخ زجر کشیدید، جور بردید، بعد از این به راحتی، بی دغدغه، بی تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین بر خواهید انداخت. این وعده خدایی است در این آیه. اگر چنین وعده ای خدا به مسلمانان داده است، این وعده مربوط به مؤمنین است و مؤمنین متعهد.

بعضی خیلی وسواسی می شوند، جمود می کنند، می گویند مخصوص زمان ولی عصر صلوات الله وسلامه علیه است. شکی نداریم ما در اینان ظهور که امام زمان صلوات الله وسلامه علیه مصداق

کامل این آیه است، در این تردیدی نیست؛ اما کجای این آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ بگویید ببینیم! کدام روایت دارد که مخصوص آن زمان است؟ چرا آیه را محدود می‌کنید؟ مگر خدا با مومنین صدراسلام این وعده آوردند. بلال‌هایی که از ترس کفارقریش جرأت نمی‌کردند لاله‌الله را به زبان هم حتی بگویند، بر روی مأذنه‌ها به صدای بلند تکبیر گفتند و لاله‌الله سرودند. آن‌هایی که مجبور بودند درمقابل سیصد بت غیرانسانی و چندین بت انسانی و بتی از نفس خود و شهوت‌های خود و تمایلات نفسانی خود، هرروز و هر شب سجده کنند و عبودیت و اطاعت مطلق؛ این همه شریک برای خدا قراردادده بودند، این‌ها آمدند درآن سرزمین امن و امان جامعه برین اسلامی مشغول زندگی شدند، بدون این که کم‌ترین دغدغه‌ای داشته باشند. شریکی برای خدا قرارندادند، از کوچک و بزرگ، از بی جان و باجان، از خود و از دیگران. این آیه ما یک بار آن جا عمل شده، هزار بار دیگر هم قابل عمل شدن است، اما شرطش چیست؟ شرطش این است که این جملات اول آیه محقق بشود که می‌فرماید، «وَعَدَ اللَّهُ» وعده کرده است خدا، به چه کسانی؟ «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به آن کسانی از شماها که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح کنند؛ یعنی طبق تعهدات این ایمان عمل کنند. به این‌ها وعده داده که «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که آنان را درزمین جانشین سازد.

... به هر صورت، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» که جانشینشان سازد بر روی زمین، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» هم چنانی که مؤمنان پیشین را جانشین ساخته است. ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده‌اند، اصل تاریخ دانی و جهان بینی عامه مسلمان‌ها این است که ایمان یعنی ملازمت با کتک خوری؛ مسلم بودن، مؤمن بودن، درراه خدا بودن، ملزم با زجر کشیدن است و شکنجه شدن و شکست خوردن. درست نقطه مقابل آنی که قرآن می‌خواهد بگوید. ما یک وقتی تشریح کردیم این را ... که چطور دین از اولی که به وجود آمده تا امروز، همه‌اش پیشرفت داشته، یک قدم عقب نشینی نداشته. یک قدم، به عقیده ما، دین تا حال عقب نشینی نداشته. آنی که خیال می‌کنند عقب نشینی است، آن پیشرفت است در واقع.

به هر صورت، روی زمین از آن شماست و حکومت آن دردست شما، هم چنانی که دردست پیشینیان شما بود؛ یعنی مؤمنان دوران‌های قبل «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ»، مستقر خواهد ساخت دین و آیین و مسلک و مرامشان را، آن دین و آیینی که «الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» برای آنان پسندیده است، آن دینی که شایسته آن‌ها بوده؛ یعنی همین دین اسلام که دنیا و آخرت را شامل است و حال و آینده را و جسم و روح را و خلاصه همه جانبه است، برای همه نیازها کافیت «وَلَيُدْلِنَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»

تبدیل خواهیم ساخت پس از خوف و ترس و بیم آنان، امنیت و امان را. تا چه بشود؟ درسایه این امنیت چه کار کنند؟ درسایه امنیت بنشینند، چایی عصر تابستان را کنار باغچه، با قوری چینی و سماور ورشو بخورند؟ مسأله امنیت برای این هاست؟ امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت لم بدهند و لشی کنند و بی عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند در سایه آن، یک گام و ده گام به سوی سرمنزلهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند. بتوانند بنده خدا باشند، بندگی بندگان از سر آن ها برداشته بشود، مطیع و خاضع خدا باشند و از این راه بتوانند متعالی و متکامل بشوند. این ها هر کلمه اش بحثی دارد «يَعْبُدُونَنِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» مراعبودیت کنند و به من شرک نوزند. البته در آخر آیه این را هم تذکر می دهد که اگر بعد از آنی که ایمان آوردند، شرک ورزیدند؛ این جا فاسق خواهند بود. فاسق یعنی از دین به درآمده، خارج شده. ...

نگاهی گذرا به مبحث پنجم

یکی از مهمترین ویژگی های ایمان واقعی این است که آن ایمان تحت تأثیر زمان و شرایط سست نمی شود. حاکمان جور پیوسته در صدد سست کردن ایمان مردم بوده اند. بیماری دل، شک در دین و ترس از ظلم خدا و رسول، از موانع ایمان راستین است.